

پرولتاریا از تولد تا پیکار حماسی مه ۱۸۸۶

پارسا نیک جو

پرولتاریا و بورژوازی، دو طبقه‌ی اصلی و دو قطب متضاد صورت‌بندی تاریخی- اجتماعی سرمایه‌داری هستند. دو طبقه‌ای که هستی پویا و متعین اجتماعی- طبقاتی آنان محصول و سازنده‌ی زایش و پویش سرمایه و پیکار طبقاتی می‌باشد. از نظر تاریخی پرولتاریا هم زمان و هم پای پروسه‌ی تاریخی زوال و فروپاشی فئودالیسم و زایش و گسترش و تکامل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، تولد و تکامل یافت. سرف‌های آزاد شده و فراری و هم‌چنین دهقانان و پیشه‌ورانی که در پروسه‌ی سلب مالکیت زمین و ابزار تولید خود را از دست داده بودند، از نخستین گروه‌های اجتماعی بودند که با وارد شدن در بازار کار و فروش نیروی کار خویش به استخدام سرمایه در آمدند و پایه‌های اجتماعی تکوین و گسترش پرولتاریا را شکل دادند. در نخستین سال‌های صنعت کارخانه‌ای در انگلستان، دو سوم کارگران زنان و کودکان بودند. کارگران، روزانه چهارده، شانزده و حتا هیجده ساعت کار می‌کردند.

از آن‌جا که طبقات اجتماعی به مثابه رابطه و فرایند تاریخی- تولیدی، بر بستر تضادهای مناسبات تولیدی و پیکار طبقاتی شکل گرفته و تکامل می‌یابند، در نتیجه می‌توان گفت توده‌ی پرولتاریا نیز در کشاکش توسعه‌ی تضادهای مناسبات بورژوازی و پیکار طبقاتی است که به آگاهی، تشکل، اراده‌ی مستقل و ابتکار عمل طبقاتی دست می‌یابد و به طبقه تبدیل می‌شود. در واقع پرولتاریا از توده‌ای به صف شده پشت سر بورژوازی در نبرد علیه فئودالیسم؛ تا تبدیل شدن به نیروی پیشبرنده و تعمیق‌دهنده‌ی خواست‌های دموکراتیک و مدنی و رفاهی؛ و سرانجام تبدیل شدن به طبقه‌ای با صف و افق تاریخی مستقل و تبدیل شدن به نیروی هژمونیک جنبش‌الغای نظام سرمایه و کارمزدی، راهی پُر نشیب و فراز را پشت سر گذاشته است و هم‌چنان راهی پُر نشیب و فراز در پیش دارد؛ راهی که هنوز کرانه‌اش پیدا نیست.

پرولتاریای صنعتی از بدو پیدایش خود تا کنون به پیکاری بی‌امان علیه سرمایه‌داری پرداخته است. پیکاری که در ابتدا با شورش‌های پراکنده‌ی کارگران کارخانه‌های مختلف علیه شرایط تحمل‌ناپذیر کار آغاز شد. در این مرحله کارگران هنوز به مثابه یک طبقه، با افق و بدیل مستقل تاریخی خود در برابر بورژوازی صف‌آرایی نکرده بودند. آنان بیش‌تر به سان توده‌ای پراکنده بودند که هر گاه‌کارد سرمایه‌به استخوان‌شان می‌رسید، دست‌به‌شورش می‌زدند و حتا گاه کار‌افزارهای تولیدی کارخانه را نیز در هم می‌شکستند. نخستین اعتصاب‌های کارگری در اواخر سده‌ی هیجدهم در اروپای غربی رخ داد. کشف و خلق اعتصاب به مثابه سلاح پیکار طبقاتی، بیان‌گر و نشانه‌ی رشد جوانه‌های آگاهی طبقاتی در صفوف پرولتاریا بود. در همان اواخر سده‌ی هیجدهم بود که نخستین تشکل‌های توده‌ای و اقتصادی کارگران شکل گرفتند. این تشکل‌ها نخست به صورت صندوق‌تعاون و کمک‌متقابل، صندوق‌کمک‌به‌بیماران و نظایر این‌ها بود. با گذشت زمان، کارگران دریافتند که این‌گونه تشکل‌ها پاسخ‌گوی خواست‌ها و مسائل رو‌به‌افزایش آنان در جامعه‌ی بورژوایی نیستند. به همین علت برای دفاع از حقوق و خواست‌های اقتصادی و صنفی خویش، یا به بیان‌دیگر برای بهتر زیستن در جامعه‌ی بورژوایی، اتحادیه‌های کارگری را به وجود آوردند. اتحادیه‌ها ظرف تشکل‌یابی کارگران در شرایطی بود که افق حاکم برجانبش کارگری، افق بهتر زیستن در جامعه‌ی سرمایه‌داری بود، نه الغای نظام سرمایه‌و کارمزدی. بی‌سبب نبود که بعدها با ظهور و عروج افق الغای سرمایه، همین اتحادیه‌ها به ابزار و پرچم‌گرایش‌های سوسیال-رفرمیست و ناسیونال-رفرمیست تبدیل شدند. تشکل‌یابی کارگران از همان ابتدا با مقاومت بسیار سرمایه‌داران روبرو شد. دولت‌های بورژوایی با تصویب انواع قوانین و آیین‌نامه‌ها، هر گونه تشکل‌کاری را ممنوع و با توسل به نیروی قهر ارتجاعی تشکل‌های کارگری موجود را سرکوب می‌کردند. دولت بورژوایی فرانسه که با شعار "آزادی و برادری و برابری" به میدان آمده بود، در چهارده ژوئن ۱۷۹۱ به موجب تصویب نامه‌ای، هرگونه تشکل‌کاری را ممنوع اعلام کرد، زیرا به گفته‌ی این دولت بورژوایی هر گونه تشکل و اتحاد کارگری "سوء قصدی علیه آزادی و اعلامیه حقوق بشر" است. حتا رادیکال‌ترین دولت بورژوایی، یعنی دولت ژاکوبین‌ها نیز حاضر نشد این تصویب‌نامه را لغو کند.

با بسط مناسبات سرمایه داری و انباشت تجربه ی انقلابی، پیکار طبقاتی کارگران وارد مرحله ی تازه ای شد. قیام های کارگران نساجی لیون فرانسه و سیلزی پروس و جنبش چارتیست ها ی انگلستان، در دهه ی سی سده ی نوزدهم اروپا، گواهی است بر این مدعا. بر بستر همین شرایط تاریخی بود که اندیشه های مارکس و انگلس به سان بیان نظری جنبش ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر، شکل گرفت و بسط یافت. مارکس و انگلس با نقد تصورات و پندارهای سوسیالیسم بورژوایی و خرده بورژوایی و نقد مناسبات بورژوایی از موضع درک شرایط رهایی طبقه ی کارگر، و هم چنین کوشش خسته گی ناپذیر در سازمان یابی طبقه ی کارگر در سطح ملی و بین المللی، توانستند در فرایند هویت یابی تئوریک- برنامه ای طبقه ی کارگر، سازمان یابی کارگران به مثابه یک طبقه و تبدیل شدن افق سوسیالیستی طبقه ی کارگر به افق هژمونیک جنبش های اجتماعی- طبقاتی، نقشی تاریخی ایفا کنند.

شعله های آتش انقلاب های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ که سراسر قاره ی اروپا را فرا گرفت. در واقع از نوامبر ۱۸۴۷ از سوئیس آغاز شد. این انقلاب های زنجیره ای که مارکس آن را "انقلاب قاره ای" نامید، پس از فرانسه به سرعت آلمان، اتریش، ایتالیا، مجارستان، بلژیک، پرتغال و دیگر کشورهای اروپایی را فراگرفت. هدف اساسی انقلاب های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ در بیشتر کشورهای اروپایی سرنوشتی سلطنت مطلقه، الغای امتیازهای فئودالی، آزاد شدن از یوغ خارجی، تشکیل دولت های ملی و در هم شکستن موانع سیاسی توسعه ی مناسبات سرمایه داری بود. تفاوت انقلاب های ۱۸۴۸ اروپا، با انقلاب های کلاسیک بورژوایی مانند انقلاب سده ی هفدهم انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه، در این بود که پرولتاریا را به طور مستقیم به عرصه ی پیکار سیاسی کشاند. در پیروزی انقلاب فوریه ی فرانسه، کارگران سهم بسزایی داشتند. در روزهای ۲۲ و ۲۴ فوریه کارگران و سایر اقشار زحمت کش، تمامی پادگان ها و اسلحه خانه های پاریس را به اشغال خود درآوردند. کارگران در حالی که شعار "مرگ بر لویی فلیپ"، پادشاه بانک داران، و "زنده باد جمهوری" سر می دادند، به کاخ سلطنتی حمله کرده و آن را به آتش کشیدند. چنین بود که سلطنت ژوئیه سقوط کرد و دولت موقت برخاسته از انقلاب، قدرت را بدست گرفت.

بورژوازی فرانسه چهار ماه پس از انقلاب فوریه، در پی سرکوب تظاهرات ماه مه، دستگیری و محکوم کردن **بلانکی**، انقلابی بزرگ فرانسه، و در شرایطی که دهقانان و خرده بورژوازی شهری در نتیجه اقدام ها و تبلیغ های وسیع ضد پرولتری دولت موقت در برابر پرولتاریا قرار گرفته بودند، بر آن شد تا قدرت پرولتاریا را در هم شکند. به همین علت در ۲۲ ژوئن ۱۸۴۸ "**کارگاه های ملی**" را تعطیل و اعلام کرد که کارگران جوان باید به عنوان سرباز وارد ارتش شوند و بقیه نیز برای یافتن کار به روستا بروند. با این تصمیم دولت موقت، نزدیک به صد هزار نفر کارگر در پاریس بیکار شدند. پرولتاریای پاریس به این تصمیم دولت موقت با قیام مسلحانه پاسخ داد. ۲۳ ژوئن، چهل هزار کارگر به خیابان ها ریختند و در خیابان ها سنگر بستند، وسیع ترین شعار قیام، تشکیل "**جمهوری اجتماعی**" بود. کارگران چهار روز در برابر یورش نظامی بورژوازی مقاومت کردند، اما سرانجام قیام کارگران به خاک و خون کشیده شد. هزاران نفر کشته و ده ها هزار نفر اسیر و تبعید شدند. قیام ژوئن ۱۸۴۸ نخستین جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی بود، نخستین جنگی که با قهر ارتجاعی سرکوب شد. پرولتاریا دریافت که "**تک آوایی او، آوای مرگ از کار در خواهد آمد.**" شکست انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه از یک سو گرایش انقلابی جنبش کارگری فرانسه یعنی بلانکیست ها را نسبت به دهقانان و خرده بورژوازی بدبین، و آنان را بیش از پیش به یک گروه افراطی کوچک تبدیل کرد؛ و از سوی دیگر زمینه ساز تسلط گرایش پرودونیست ها در جنبش کارگری شد؛ گرایشی خرده بورژوایی که کارگران را از انقلاب و بیکار سیاسی می هراساند.

در پی انقلاب های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ اروپا، مناسبات فنودالی بیش از پیش متزلزل شد و مناسبات سرمایه داری توسعه یافت. تولید ماشینی به تدریج جای تولید دستی را گرفته و با گسترش دائمی بازار جهانی، سرمایه به نیرویی جهانی تبدیل می شد. رشد سریع سرمایه داری به طور طبیعی رشد کمی و کیفی طبقه ی کارگر را در پی داشت. دگرگونی های کمی و کیفی که در ترکیب و صفوف طبقه ی کارگر حاصل می شد، دو جنبه ی متناقض داشت، از یک سو تعداد زیادی از دهقانان و پیشه وران ورشکسته به ترکیب و صفوف طبقه ی کارگر پرتاب می شدند، در نتیجه صفوف طبقه ی کارگر از نظر کمی گسترش می یافت، اما از

سوی دیگر آنان با پرتاب شدن به صف طبقه ی کارگر، تمامی آمال و امیال و توهم های سیاسی- اجتماعی پیشا سرمایه داری و خرده بورژوازی خود را به درون کارگران می آوردند؛ امری که خود زمینه ساز رشد و تقویت گرایش های خرده بورژوازی و بورژوازی در درون جنبش کارگری می شد.

در پی سرکوب و شکست جنبش کارگری در انقلاب های ۱۸۴۸- ۱۸۴۹ و هم چنین توسعه و رونق اقتصادی پس از آن، نزدیک به یک دهه شاهد رکود نسبی جنبش کارگری هستیم. اما هم زمان با وقوع نخستین بحران اقتصادی در سال ۱۸۵۷، بار دیگر جهان شاهد رشد و اعتلای جنبش کارگری در اروپا و امریکا بود. بورژوازی با تمام توان خود کوشید، سنگینی بار بحران را به دوش کارگران و زحمت کشان بیندازد، در نتیجه بسیاری از کارگران بیکار شدند، دستمزدها در همه جا کاهش یافت و شرایط زنده گی کارگران بدتر از گذشته شد. در پی تشدید و فعال شدن تضاد کار و سرمایه، جنبش کارگری وارد مرحله ی نوینی از حیات خود شد. جنبش کارگری انگلستان که پس از شکست جنبش چارتریست ها فروکش کرده بود، بار دیگر حیاتی دوباره یافت. در پی اعتصاب کارگران ساختمانی در سال ۱۸۵۹، "شورای اتحادیه های لندن"، "انجمن کارگران چوب"، "اتحادیه ی کارگران معدن" و دیگر سازمان های کارگری پای به عرصه ی حیات نهادند. جنبش کارگری در فرانسه نیز به نوبه ی خود چهره ی جدیدی از خود نشان داد. در سال ۱۸۶۳، در پاریس و مارسی، "جمعیت کمک متقابل"، "انجمن کارگران فولاد" و "اتحادیه ی کارگران نجار" تاسیس شد. این تشکل های کارگری با اعتصاب های پی در پی خود، دولت ناپلئون بناپارت را ناگزیر کردند که قانون ضد کارگری ممنوعیت اعتصاب و تشکیل اتحادیه های کارگری را لغو کند. کارگران آلمان در سال ۱۸۶۳ در لایپزیک "انجمن عمومی کارگران آلمانی" را ایجاد کردند. در امریکا، کارگران "کلوپ کمونیست ها" و "انجمن ملی زحمت کشان" را پایه گذاری کردند و در جنگ های داخلی علیه برده داران شرکت کردند. در دیگر کشورهای اروپایی، مانند ایتالیا، بلژیک، سوئیس، اسپانیا و دانمارک نیز تشکل های کارگری گوناگونی یکی پس از دیگری ایجاد شده و به فعالیت پرداختند.

در آغاز دهه ی شصت سده ی نوزدهم، پیوند کارگران کشورهای اروپای غربی پیوسته افزایش می یافت؛ به ویژه پیوند کارگران فرانسوی و انگلیسی بیش از پیش استوار می شد. در سال ۱۸۶۲، در جریان نمایشگاه جهانی که در لندن برگزار شد، گروهی از کارگران فرانسوی با کارگران انگلیسی دیدار کردند و درباره ی مساله ی وحدت بین المللی پرولتاریا به گفت و گو پرداختند. در نامه ای از کارگران انگلیسی، خطاب به کارگران فرانسوی نوشته شده بود: " برادری خلق ها برای تامین منافع کارگران بسیار ضروری است." در همین راستا کارگران فرانسوی و انگلیسی، برای نشان دادن هم بسته گی بین المللی پرولتاریا، به طور مشترک میتینگ هایی در پشتیبانی از پیکار دموکراتیک مردم لهستان، علیه سلطه ی استبدای روسیه ی تزاری برگزار کردند.

در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، کارگران انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، لهستانی و ایرلندی در تالار سنت مارتین لندن نشستی برگزار کردند. هیئت نماینده گی فرانسه در این نشست پیشنهاد ایجاد تشکل بین المللی کارگری را مطرح کرد. پس از گفت و گو و تبادل نظر، برنامه ی پیشنهادی کارگران فرانسوی به اتفاق آرا به تصویب همه ی نماینده گان حاضر در نشست رسید. در **خطابه ی افتتاحیه** ای که مارکس آن را تهیه کرده بود، سیاست استعماری و جنگ افروزانه ی طبقات حاکم کشورهای مختلف محکوم شده بود و کارگران را برای پیکار در راه اجرای یک سیاست خارجی واحد فرا می خواند، و از آن ها می خواست تا این پیکار را به صورت بخش جدایی ناپذیری از پیکار عمومی در راه رهایی طبقه ی کارگر تلقی کنند. و سرانجام نیز با شعار "**پرولتاریای همه ی کشورها متحد شوید!**" بر ضرورت و امکان سازمان یابی جهانی پرولتاریا تاکید شده بود. در **اساسنامه ی عمومی** که آن را نیز مارکس نوشته بود به روشنی تاکید شده است که: "**رهایی طبقه ی کارگر باید به دست خود کارگران صورت گیرد؛ پیکار برای رهایی طبقه ی کارگر نه به معنی پیکاری برای امتیازها و انحصارهای طبقاتی، بل برای حقوق و وظایف برابر و الغای هرگونه نظام طبقاتی است؛ انقیاد اقتصادی انسان کارکن به انحصارگران وسایل کار، یعنی منابع زنده گی، بنیاد هرگونه برده گی در همه ی اشکال آن، سیه روزی های اجتماعی، تباهی فکری و وابسته گی سیاسی است؛ بنابراین**

این رهایی اقتصادی طبقه کارگر آن هدف بزرگی است که هر جنبش سیاسی باید هم چون وسیله ای به تبعیت آن در آید؛ همه ی کوشش های تائکوننی در راستای این هدف بزرگ، به علت نبود هم بسته گی بین کارگران حرفه های مختلف در یک کشور و نبود پیوند و وحدت برادرانه ی بین طبقات کارگر کشورهای مختلف شکست خورده است، رهایی کار نه مساله ای محلی و ملی، بل مساله ای اجتماعی است، مساله ای که همه ی کشورهای را که در آن جامعه ی مدرن مستقر شده دربرمی گیرد و حل این مساله به همکاری نظری و عملی پیشرفته ترین کشورها بسته گی دارد؛ تجدید حیات جنبش کنونی کارگران صنعتی کشورهای اروپا، ضمن بیدار کردن امیدهای تازه، بیان گر هشدار رسمی برای پرهیز از اشتباه های کهن و فراخوانی فوری به منظور متحد کردن جنبش هایی است که هنوز جدا از هم و پراکنده اند؛ بنابه این دلایل اتحادیه ی بین المللی کارگران بنا نهاده شده است." در نوامبر ۱۸۶۴ "خطابه ی افتتاحیه" و "اساسنامه ی عمومی" انجمن بین المللی کارگران- که بعدها به انترناسیونال اول معروف شد- به اتفاق آرا به وسیله ی مجمع شورای عمومی به تصویب رسید.

جنبش کارگری فرانسه و انگلیس ستون فقرات انترناسیونال اول را تشکیل می داد. دو کشوری که در آن برهه ی زمانی پراتیک و تئوری حاکم بر جنبش کارگری اش با سوسیالیسم کارگری مارکس فاصله ی بسیاری داشت. هنر مارکس در آن بود که توانست چنان عمل کند که این گرایش های مختلف کارگری بتوانند، سرانجام حول یک پلاتفرم سیاسی مشترک کارگری، اتفاق نظر بدست آورند. مارکس خود در این باره می گوید: " بسیار دشوار بود که نظریه های ما در چنان شکلی بیان شود که برای سطح معاصر جنبش کارگری پذیرفتنی باشد... زمان لازم است تا جنبش از نو بیدار شود و بیان دلیرانه ی گذشته را ممکن سازد. باید در محتوا دلیر و در شکل نرم بود."

گردهم آمدن و پیوند کارگران اروپا در یک سازمان واحد، برای مارکس و انگلس امکان و فرصت مقابله با رهبران فکری گرایش های مختلف جنبش کارگری را در سطحی غیر قابل مقایسه با گذشته فراهم آورد. به

طور کلی نقد مارکس و انگلس علیه گرایش های بورژوازی و خرده بورژوازی در انترناسیونال اول را می توان به دو دوره تقسیم کرد:

دوره ی نخست، از بدو تاسیس انترناسیونال تا **کنگره ی بروکسل** در سال ۱۸۶۸. این دوره در اصل با نقد و افشای گرایش ها و آموزه های پرودونیستی، تریدیونیونیستی و لاسالیستی مشخص می شود. در نیمه ی دوم دهه ی ۶۰ انترناسیونال در کنگره های خود مصوباتی را به تصویب رساند که به روشنی ایده ی پرودونیستی بی تفاوتی سیاسی کارگران را محکوم می کرد و با وجود تمایل پرودونیست ها در دفاع از مالکیت خصوصی کوچک، از ملی کردن اراضی، راه آهن، جاده ها، معادن و جنگل ها دفاع می کرد.

دوره ی دوم، از **کنگره ی پال** در سال ۱۸۶۹ آغاز و تا **کنگره ی لاهه** ادامه می یابد. این دوره به وسیله ی قیام حماسی کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، تشکیل کنفرانس لندن در سپتامبر ۱۸۷۱ و کنگره ی لاهه در سپتامبر ۱۸۷۲ مشخص می شود. نقد نظریه های آنارشیستی باکونین و پشتیبانی از کمون پاریس، اخراج باکونین و طرف داران آن سه رویداد مهم این دوره است.

کمون پاریس رخ دادی تعیین کننده در حیات و تجربه ی انقلابی جنبش کارگری فرانسه و اروپا بود. کمون پاریس آذرخشی امید بخش در دل شب تیره ی سرمایه بود. طنین شعار زنده باد کمون در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ (۲۸ اسفند ۱۲۴۹ خورشیدی) کاخ بیداد بنیاد حکومت سرمایه را به لرزه درآورد. کمون پاریس با وجود تمامی ضعف ها و اشتباهات اش و با همه ی مستعجل بودن عمر حکومت اش- ۷۲ روز- نخستین تجربه ی درخشان پی افکندن خود رهانی و خود حکومتی پرولتاریا بود. تجربه ای که طی آن پرولتاریا توانست "کمون" را به مثابه شکل سیاسی اعمال حکومت خود کشف کرده و در عمل به کار بندد. کمون به گفته ی مارکس اهرم رهایی کار از سلطه ی سرمایه و ابزار الغای پایه های اقتصادی وجود طبقات و الغای ذات خود سلطه ی طبقاتی است. ژول واله یکی از کمونارها در خاطرات اش، ضمن گفت و گو با پسر بچه ای که در نزدیکی سنگر ها بازی می کرد، روحیه، آرمان و آرزوی کارگران پاریس را این گونه توصیف می کند: «پسر، ۱۸ مارس، آینده ای بس درخشان به روی تو گشوده است. تونیز ممکن بود مانند ما در سیاهی و تباهی بزرگ

شوی، در کثافت غوطه ور شوی، در خون بغلتی، از شرم سرخ شوی و به عذاب پستی ها، تن در دهی. اما این ها دیگر پایان یافته است! ما برای تو اشک و خون ریخته ایم. از میراثت خوب نگهداری کن. تو ای فرزند ستم دیده گان، انسانی آزاد خواهی شد!»

نخستین اقدام کمون الغای ارتش و پلیس دائمی و سربازی اجباری بود. کارگران انقلابی و هم چنین خرده بورژواهای رادیکال از این فرمان با شور و هیجان فراوان استقبال کردند. به محض الغای ارتش و پلیس دائمی، این دو ابزار مادی اعمال نظم و قهر قدرت بورژوازی، کمون بر آن شد تا ابزار معنوی سرکوب و کنترل، یعنی قدرت کشیشان و دستگاه کلیسا را نیز براندازد؛ در این راستا فرمانی مبنی بر جدایی کامل کلیسا از دولت و خلع مالکیت از تمامی کلیسا ها صادر گردید. در پی صدور این فرمان، ورود به همه ی نهادهای آموزشی به صورت رایگان برای همه ی مردم آزاد شد، و خود آن نهادها نیز از هرگونه دست اندازی دولت و کلیسا مصون ماندند. بدین سان نه تنها از این پس آموزش در دسترس همه گان قرار می گرفت، بل خود علم نیز از قید زنجیرهای اسارت بار پیشداوری های طبقاتی قدرت حاکم و آموزه های ارتجاعی کلیسا رهایی می یافت. تصمیم های اجتماعی کمون در آن مدت کوتاه، بسیار قابل توجه بود. در ۳۰ مارس کمون تصویب نامه ای در مورد بی اعتبار ساختن پرداخت تمام اجاره های معوقه صادر کرد. هم چنین، سه روز پس از اعلام کمون، یعنی در اول آوریل، کمون تصویب نامه ای صادر می کند که بر اساس آن، حقوق هیچ یک از کارمندان دولتی و اداری نباید بیشتر از شش هزار فرانک باشد. در ۱۶ آوریل، تصویب نامه ای مبنی بر مصادره ی کارخانه هایی که مالکان شان آن ها را رها کرده بودند، صادر می کند. این کارخانه ها به سازمان های تعاونی کارگرانی که تا آن هنگام در آن ها به کار اشتغال داشتند، سپرده شد. در ۲۰ آوریل کمون کار شبانه ی شاگرد نانوایان را ممنوع می کند. کمون سیستم جریمه ی پولی را لغو و فروش اشیای به ودیعه گذاشته شده در بانک کار گشایی را ممنوع می کند. کمون برای نشان دادن بیزاری خود از هرگونه برتری طلبی ملی و پای بندی به هم بسته گی جهانی، در روز ۱۶ ماه مه ستون واندوم را تخریب کرد. این ستون که

مظهر و نماد برتری طلبی ملی بود، به دستور ناپلئون اول در سال ۱۸۰۵، با ذوب کردن توپ هایی که در جنگ با سایر کشورها به غنیمت گرفته شده بود، ساخته شده بود.

سرانجام اما در روز ۲۸ ماه مه ۱۸۷۱، کمون پاریس، زیر آتش دشمن آزادی و برابری، سقوط کرد، و پاریس به زیر تیغ شوم ارتجاع افتاد. بیش از صد هزار نفر کشته و تبعید شدند، و این سرآغاز کارنامه ی خونین بازگشت حکومت بورژوازی بود.

شکست کمون پاریس سترونی و نارسایی گرایش های پرودونیستی و آنارشستی را بیش از پیش آشکار کرد. شکست ایده های پرودونیستی و آنارشستی، زمینه ساز رشد و تقویت گرایش سوسیالیسم کارگری مارکس شد. رخ داد کمون پاریس بورژوازی اروپا را بیش از پیش متوجه خطرناک بودن قدرت انترناسیونال کارگران کرده بود. به همین علت در ژوئن ۱۸۷۲ وزیر امور خارجه ی فرانسه، تمام دولت های بورژوازی اروپا را برای پیشبرد سیاستی مشترک علیه انترناسیونال فراخواند. بیسمارک، صدراعظم آلمان نیز یک ماه پس از این فراخوان همه بورژوازی اروپا را به ایجاد ائتلافی گسترده علیه انترناسیونال دعوت کرد. سال بعد صدر اعظم های آلمان و اتریش، دو کنفرانس مشترک برای بررسی اقدام های ضروری علیه انترناسیونال تشکیل دادند و در همان سال پاپ نیز به این کمپین گسترده ی بورژوازی پیوست. بدین سان، شورای عمومی انترناسیونال در سال ۱۸۷۲ به ناچار مقر خود را به نیویورک منتقل کرد. این امر در عمل به فعالیت های انترناسیونال خاتمه داد. در ادامه نیز با توجه به رشد تضادها و تناقض های گرایش های طبقاتی مختلف درون جنبش کارگری اروپا، دیگر انترناسیونال نمی توانست به حیات خود ادامه دهد، به همین علت شورای عمومی، به پیشنهاد مارکس، در آخرین کنفرانس خود در ۱۵ ژوئیه ی ۱۸۷۶ در ویلادلفیا، طی قطعنامه ای انحلال انترناسیونال اول را به طور رسمی اعلام کرد.

در پی شکست کمون پاریس و انحلال انترناسیونال، جنبش کارگری اروپا در یک موقعیت تدافعی قرار گرفت. رهبران جنبش کارگری به هیچ وجه کارگران کشور خود را در موقعیتی نمی دیدند که بتوانند به

رویاری سراسری با بورژوازی بپردازند. چنین به نظر می‌رسید که دوران انقلابی به سر آمده و تا خیز بعدی، کارگران باید به کسب دست‌آوردهای جزیی اکتفا کنند.

دهه ی ۱۸۷۰، هم برای جنبش کارگری هم برای جامعه ی بورژوازی دهه ی پُر تحولی بود. در این دهه تا آن جا که به کشورهای اروپای غربی بر می‌گشت با توسعه ی فنآوری و انقلاب صنعتی، از سوی شاهد رشد چشم‌گیر بارآوری نیروی کار و توسعه ی اقتصادی هستیم؛ از سوی دیگر با به سرانجام رسیدن پروسه ی شکل‌گیری دولت ملی در آلمان و ایتالیا، شاهد فراگیر و همه‌گانی شدن پدیده ی دولت ملی هستیم. تکمیل این پروسه، جنبش‌های ملی سده ی نوزدهم اروپای غربی را به سرانجام رساند و شور تازه ای در کالبد ناسیونالیسم دمید. علاوه بر این برخورداری کارگران مرد از حق رأی همه‌گانی همراه با بهبود نسبی موقعیت کارگران ماهر و تصویب قوانینی درباره ی حق تشکل، حداقل ساعات کار روزانه، حداقل سطح دستمزد و... به تدریج زمینه ی بسط و گسترش گرایش ناسیونال-رفرمیسم را در جنبش کارگری اروپا فراهم کرد. گرایشی که افق جنبش کارگری را در چارچوب سرمایه‌داری کشور خود، و تعدیل شرایط استثمار و بهبود شرایط زنده‌گی کارگر کشور خود محبوس و محدود کرد.

پس از انحلال انترناسیونال اول، سازمان‌های تشکیل‌دهنده ی انترناسیونال در سطح هر کشور به ایجاد احزاب سیاسی کارگری پرداختند. احزابی که باید تجسم سازمان‌یابی سوسیالیستی کارگران به مثابه یک طبقه ی می‌بودند، در عمل به نمایندگی و سپس جانشین طبقه تبدیل شدند. احزابی که باید تجسم تشکل‌یابی جنبش‌الغای نظام کارمزدی و سرمایه‌داری می‌بودند، در عمل به تجسم تشکل‌یابی جنبش دموکراتیزه کردن مناسبات سرمایه و الگوی توسعه ی سرمایه‌داری تبدیل شدند.

در دهه ی ۱۸۸۰ اعتصاب‌های بسیاری در روسیه، فرانسه، امریکا، بلژیک و انگلستان صورت گرفت. در بسیاری از موارد، این اعتصاب‌ها تنها برای دست‌یابی به مزد بیشتر نبود، بل بهبود شرایط کار و حتا گاه خواست‌های سیاسی نیز مورد نظر بود. در میان خواست‌های کارگران، "**کاهش ساعت کار به هشت ساعت در روز، بدون کاهش دستمزد**" از جمله خواست‌های ثابت بود. سازمان‌های کارگری امریکا، در

ابتدای کار می‌کوشیدند قانون کاهش ساعت کار را به تصویب برسانند. در بسیاری از ایالت‌های آمریکا، ساعت کار رسمی کارگران در استخدام دولت، به هشت ساعت کار در روز محدود شده بود، اما این مقررات به مرحله‌ی اجرا درنیامده بود. مقررات مزبور پُر بود از موارد استثنایی، مواردی که خود به قاعده‌ی کلی تبدیل شده بودند و در عمل ساعات کار طولانی‌تری به کارگران تحمیل می‌شد.

"فدراسیون اتحادیه‌های صنعتی و تجاری"، که بعدها به "فدراسیون کارگران آمریکا" تبدیل شد، در سال ۱۸۸۴ کنگره‌ای تشکیل داد و در این کنگره تصمیمی تاریخی اتخاذ کرد. بر اساس این تصمیم به منظور دست‌یابی به خواست هشت ساعت کار در روز، می‌بایست در اول ماه مه ۱۸۸۶ اعتراضی عمومی تدارک دیده می‌شد. کارگران حدود ۱۸ ماه برای تدارک و سازمان‌دهی اعتصاب و اعتراض فرصت داشتند. در ادامه سازمان "شوالیه‌های کار" و سازمان‌های سوسیالیستی و آنارشویستی نیز با شور فراوان به این جنبش پیوستند. درست یک شب پیش از اول ماه مه روزنامه‌ی "کارگر" نوشت: "با جسارت به پیش. نبرد آغاز گشته است. ارتش برده‌گان مزدی بیکارند. سرمایه‌داری چنگال‌هایش را پشت برج و باروی نظم پنهان کرده است. کارگران! شعار ما باید چنین باشد: سازش موقوف. ماه مه فرا رسیده است."

با فرا رسیدن اول ماه مه سال ۱۸۸۶، در سراسر ایالات متحده ۵۰۰۰ اعتصاب با شرکت ۳۵۰۰۰۰ کارگر آغاز شد. صبح اول ماه مه یکی از روزنامه‌های شیکاگو وضع موجود را این‌گونه به تصویر کشید: "هیچ دودی از دودکش کارخانه‌ها بیرون نمی‌آید. همه چیز، رنگ یک روز تعطیل بخود گرفته است. کارگران را گویی رتیل بین‌المللی نیش زده است. آنان را گویی رقص مرگ فرا گرفته است". این چنین بود که ۱۵ سال پس از کمون، اکنون نوبت کارگران آمریکایی بود که در شهرهای مختلف، پرچم‌های سرخ حمل کنند و خیابان‌ها را به عرصه‌ی قدرت‌نمایی خویش تبدیل کنند. کارگرانی که دولت مردان وقت آمریکا در توصیف آنان گفته بودند: "در میان این کارگران، هم نهیلیست‌های روس وجود دارند، هم کمونیست‌های فرانسوی. رنگ پرچم آنان سرخ است". کارگران آمریکایی در اول ماه مه یک اعلامیه در دست داشتند، اعلامیه‌ای که در آن آمده بود: "امروز روز شورش است، نه آرامش. روزی که دیگر حرف، حرف سخن

گویان لاف زن نهادهای اسیر کننده ی کارگر نباشد. روزی که لذت هشت ساعت کار، هشت ساعت استراحت و هشت ساعت برای هر کاری به اختیار خود ما، احساس شود".

البته با توجه به این که تعداد کارگران امریکا به ۱۵ میلیون نفر می رسید، شرکت کننده گان اندک بودند، اما ترس از ادامه و گسترش جنبش، بورژوازی را بر آن داشت تا با تمام توان به سرکوب کارگران معترض بپردازد. در همین راستا در روز اول ماه مه پلیس به سوی تظاهرات کننده گان در میلوکی شلیک کرد، در جریان همین تیراندازی ها ۹ نفر کشته شدند. در روز سوم ماه مه نیز پلیس خصوصی در شیکاگو به سوی اعتصاب کننده گان تیراندازی کردند و ۶ نفر را به قتل رساندند. گروه های آنارشیستی در همان روز طی اعلامیه ای که بین کارگران معترض پخش کردند، کارگران را برای برپایی تظاهراتی اعتراضی در فردای آن روز به خیابان فراخواندند. فردای آن روز تظاهرات به خوبی برپا شد. در پایان تظاهرات اما پلیس به کارگران حمله کرد، در این هنگام از بین کارگران بمبی به سوی افراد پلیس پرتاب شد، با انفجار این بمب ۶۶ نفر از اعضای پلیس زخمی و هفت نفر از آنان کشته شدند. در پی این حادثه افراد پلیس دیوانه وار به سوی کارگران تیراندازی کردند، در اثر این تیراندازی ۲۰۰ نفر از کارگران زخمی و تنی چند نیز کشته شدند. این واقعه بهانه ای شد تا بورژوازی به سرکوب و اخراج وسیع کارگران بپردازد. در پی این واقعه دولت در سراسر ایالات متحده، اقدام به دستگیری فعالان محافل آنارشیستی، سوسیالیستی و اتحادیه ای کرد. در شیکاگو کارفرمایان برای انتقام گرفتن از جنبش کارگری، تمامی کارگران خود را اخراج و کارگران جدیدی را استخدام کردند. پلیس در شیکاگو هزاران کارگر انقلابی و اعتصابی را دستگیر و روانه ی زندان کرد. شب بعد از واقعه، نیروهای انتظامی به دفتر روزنامه ی "کارگر" یورش برده و هشت نفر از اعضای آن را دستگیر کردند. محاکمه ی این عده از ۱۶ ماه مه شروع شد و تا ۲۰ اوت ادامه یافت. هیئت منصفه همگی آن ها را به اعدام محکوم کرد. شوالیه های کار در کنگره ی خود در شهر ریچموند به این حکم اعتراض کردند. حتا در کشورهای دیگر نیز به این حکم غیر انسانی اعتراض کردند. سرانجام حکم اعدام

سه نفر از آن ها لغو شد، اما بقیه در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷ در زندان شیکاگو اعدام شدند. با وجود حضور وسیع پلیس، شش هزار نفر از اهالی شیکاگو در مراسم خاک سپاری اعدام شده گان شرکت کردند.

شش سال بعد فرماندار جدید ایلی نویز پس از بررسی اسناد و مدارک این محاکمه، احکام صادر شده را لغو و سه نفر باقی مانده را از زندان آزاد ساخت. بدین ترتیب جریان حقیقی این توطئه ی دست ساخت بورژوازی و این محکمه ی فرمایشی روشن شد و قضات و شاهدان مزدور و خود فروخته ی آن رسوا شدند.

از سال ۱۸۸۰ به بعد در محافل و تشکل های کارگری بتدریج این ایده رشد و گسترش یافت، که کارگران باید خاطرات مشترک خود با بورژوازی را که به دوره ی پیکار مشترک آنان علیه نظام فئودالی مربوط می شد کنار گذاشته و جشن های خاص خود را داشته باشند. این ایده نقش بسزایی در تصمیم کنگره ی پاریس درباره ی تعیین یک روز ویژه ی کارگران داشت. شاید بتوان گفت مهم ترین تصمیم کنگره ی موسس بین الملل دوم در سال ۱۸۸۹ تصویب اول ماه مه به عنوان روز پیکار و هم بسته گی جهانی کارگران بود. این پیشنهاد از سوی لائینی به حمایت از اعتصاب پیشنهادی فدراسیون کارگران امریکا که قرار بود برای هشت ساعت کار در روز، در اول ماه مه ۱۸۹۰ صورت بگیرد، ارائه شد. در نتیجه کنگره طی یک قطعنامه تمام کارگران جهان را به اعتصاب و تظاهرات در اول ماه مه ۱۸۹۰ فراخواند. انگلس که خود در اجتماع نیم میلیونی کارگران انگلیس در هاید پارک لندن حضور داشت این گردهم آبی کارگران را این گونه توصیف کرد: "هم اکنون که دارم این سطور را می نویسم، پرولتاریای اروپا و امریکا دارد از نیروهای خود سان می بیند. این نیروها برای نخستین بار مانند یک ارتش حول یک پرچم بسیج شده اند تا برای یک خواست فوری، یعنی هشت ساعت کار در روز بجنگند."

با آن که قطعنامه ی کنگره ی موسس انترناسیونال دوم فقط برای اول ماه مه ۱۸۹۰ صادر شده بود اما با تکرار این رویداد در سال های بعد، روز اول ماه مه به روز جهانی پیکار و هم بسته گی طبقه ی کار تبدیل شد.

اکنون پس از گذشت ۱۲۶ سال از قیام تاریخی کارگران امریکا در شرایطی به استقبال اول ماه مه می رویم که به یمن انقلاب علمی- فنی چند دهه ی گذشته امکان مادی رهایی اقتصادی نیروی کار از سلطه ی سرمایه و کار طاقت فرسا فراهم شده است. بهره دهی نیروی کار و توسعه ی نیروهای مولده چنان ابعاد شگفت انگیزی به خود گرفته که می توان به سهولت تمام نیازهای ضروری انسان ها را برآورده ساخت. به عبارت دیگر پیش شرط های مادی ایجاد جهان انسان های برابر و آزاد، اکنون بیش از هر زمان دیگری آماده است، آن چه در شرایط کنونی می تواند این امکان را فعلیت بخشد همانا اراده ی سازمان یافته ی جهانی اردوی کار و زحمت است. غیاب همین نیروی سازمان یافته، به بورژوازی این امکان را داده است که زمین را به جهنم اردوی کار و زحمت تبدیل کند. اما اکنون به رغم تمام عریده های مستانه ای که سرمایه سر می دهد، بحران ساختاری ناقوس مرگ آن را به صدا درآورده است، بحران کنونی به ویژه در کشورهای پیشرفته ی صنعتی شرایط عینی خیزش جنبش های کارگری را فراهم نموده است. خیزش که می توان در دل آن طبقه ی کارگر را متشکل کرد و بر بحران چشم انداز تاریخی طبقه ی کارگر غلبه کرد!

<http://agahbash.blogfa.com>

آثاری که در تهیه ی این نوشته از آنان بهره گرفته ام:

آرمان ها و توهمات، بررسی مختصر تاریخ سوسیالیسم. نوشته ی جعفر رسا. انتشارات نسیم. چاپ دوم

اساسنامه عمومی اتحادیه بین المللی کارگران. نوشته ی کارل مارکس. ترجمه ی سهراب شباهنگ

روز جهانی کارگر چه گونه زاده شد؟ برگرفته از سخن رانی محسن حکیمی. کمیته ی هماهنگی. ۱۳۸۸

شوالیه های جهان متحد می شوند. نوشته ی مریم شبانی. شهروند امروز. ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷

صفحاتی از تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی. نوشته ی م. ف. جوانشیر. انتشار مجدد: چاوشان

نوزایی کبیر

تاریخ عصر جدید. از انقلاب انگلستان تا کمون پاریس. نوشته ی آ. افیموف و دیگران. ترجمه ی فریدون

شایان. انتشارات شباهنگ. تهران ۱۳۵۹

تاریخ عصر جدید. از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر. نوشته ی الکساندر آوریانوف و دیگران. ترجمه ی

محمد تقی فرامرزی. انتشارات شباهنگ. تهران ۱۳۵۹